روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران • صاحب امتیاز و مدیرمسئول: مهدی رحمانیان • نشانی: میدان آرژانتین،خیابان الوند، کوچه آرشیا، پلاک ۶ • تلفن: ۹۲و۸۸۶۵۴۳۹۰ • نمابر: ۸۸۸۸۰۷۱۹ • تلفن آگهی‌ها: ۸۸۱۹۲۸۷۷ • تلفن امور مشترکین: ۸۸۲۰۹۵۹۳ • توزیع: شرکت‌پیام‌رسان سبز تلفن: ۶۶۲۸۷۳۴۴ • چاپ: گلریز تلفن: ۶۶۷۹۵۴۴۲

روزنامه شرق

www.sharghdaily.ir

یکشنبه • ۹ تیر ۱۳۹۸ • ۲۶ شوال ۱۴۴۰ • ۳۰ ژوئن ۲۰۱۹ • سال شانزدهم • شماره ۳۴۶۲ • ۱۶ صفحه

اذان ظهر تهران ۱۳:۰۸ • اذان مغرب ۲۰:۴۵ • اذان صبح‌فردا ۴:۰۶ • طلوع آفتاب ۵:۵۲

روزنامه فردا

fardashargh@gmail.com

میدون و سوفیا

چرا جهان ما، ضدزن است؟!

● **پوریا عالمی:** سلام سوفیا. امروز می‌خواستم بیایم تو را بگیرم، اما دیدم این اواخر یک عالم بلا سر زن‌ها، مردها آورده‌اند. بعد فکر کردم چرا وقتی خبر می‌آید مردهای معروف، زنشان را زده‌اند یا اجازه خروج از کشور نداده‌اند یا رفته‌اند زن دوم گرفته‌اند، کسی که آسیب می‌خورد و از بین می‌رود مرد قصه نیست، بلکه زن قصه است. واقعا چرا؟ بعد فکر کردم چرا اصولا رفتار مرد با زن این‌طوری است که به نتایج زیر رسیدم؛

۱- زن برای مرد هدف نیست که وسیله را توجیه کند که زن برای مرد دقیقا خود «وسیله» است.

۲- یعنی مردها همراه زنشان می‌شوند تا به مقصد برسند. بعد با یک جوان عوضش می‌کنند.

۳- مردها همراه زنشان می‌شوند تا زن به مقصدش نرسد و اختیارش دست مرد بماند.

۴- یا مردها در بدبختی و گمنامی و بی‌پولی، با یکی ازدواج می‌کنند تا وقتی خوشبخت و مشهور و پولدار شدند، زنشان را ول کنند بروند بهترش را بگیرند.

۵- یا مردها اجازه می‌دهند که زنشان سوارشان شود تا طرف خر شود، بعد مرده سر فرصت کلاه زن را بردارد و برود.

۶- یا مردها با زنشان مثل کالای منزل برخورد می‌کنند؛ یعنی نو که بیاید، دست‌دوم را می‌گذارند انباری.

۷- یا مردها با زنشان مثل ماشین صفر برخورد می‌کنند و دوست ندارند ماشینشان دم در برود یا زیر آفتاب بماند. برای همین دوست دارند روی ماشینشان روکش بکشند که چشم کسی بهش نیفتد.

۸- مردها چون مرد هستند دوست دارند چندتا زن داشته باشند، اما زن‌ها چون زن هستند، اگر به مرد دوم حتی فکر کنند، مرد اول در دم غیرتی- میرتی می‌شود و می‌زند زنش را می‌کشد. البته همه هم حق را می‌دهند به مرده.

۹- مردها اصولا از زن‌های اجتماعی خوششان می‌آید، اما موقع ازدواج که می‌شود، یک زن خانه را می‌گیرند که غیراجتماعی باشد و با مردها راحت برخورد نکند.

۱۰- مردها روی خواهر و مادر و زن و دخترشان حساس هستند و اگر مردی به اینها سلام کند، غیرتی- میرتی می‌شوند. انگار دیگران خواهر و مادر و زن و دختر ندارند و این زنانی که مردهای غیرتی می‌روند توی نخ آنها و بهشان تلفن می‌دهند و می‌روند قلیان می‌کشند، آدم نیستند و جزء بیت‌المال محسوب می‌شوند.

● **جمع‌بندی:** می‌بینی سوفیا؟ من به اندازه یک میدون دوم، تنها و افسرده می‌شوم وقتی می‌بینم مردها با زن‌ها مثل وسیله برخورد می‌کنند.

سوفیا... چرا دنیا و تاریخ و جهان و تمدن، این‌قدر ضدزن هستند؟

کارتون خواب

داریو کاستیلجوس

مغز اجتماعی-۷۱

نگذاریم جنگ‌افروزان سلامت مغز ما را به خطر اندازند!

عبدالرحمن نجل‌رحیم
مغزپژوه

شاید مایه تعجب باشد که نورولوژی و مغزپژوهی نوین، بعد از فجایع جنگ جهانی دوم، با بودجه نظامی ارتش آمریکا نضج گرفته است. این پژوهش‌ها ابتدا در مؤسسات مدرنی همچون ام‌آی‌تی و هاروارد همراه با مؤسسه پژوهشی نظامی والتر رید در واشنگتن شروع شد. نکته مهم این است که تأسیس مرکز نوروسایکیاتری و تخصیص بودجه عظیم نظامی دولتی برای آن در جهت تأمین نیازهای جنگی و امنیت ملی، خود به نوعی تجدیدنظر در ایدئولوژی حاکم به حساب می‌آید زیرا مغزپژوهی مدرن، نوعی نفی شکاف تاریخی و شقاق بین روان‌پزشکی و نورولوژی است که خود زاییده حاکمیت دوآلیسم دکارتی در شاخه‌های علوم به‌ویژه بین روان و جسم (مغز)، در نظام سرمایه‌داری غرب است. از فواید این تجدیدنظر میلیتاریستی است که گشایشی برای فهم و درمان بهتر بیماری‌های مغز و اعصاب به‌وجود می‌آید. فراموش نکنیم بخش نورولوژی بالینی آمریکا نیز در طول جنگ داخلی آمریکا شکل گرفت. در ضمن بد نیست بدانیم هنوز نیز این روند ادامه دارد و بودجه عظیم نظامی برای مغزپژوهی اختصاص داده می‌شود. به طوری که فقط در سال ۲۰۱۱، آژانس علمی پنتاگون (دارپا)، ۲۴۰ میلیون دلار بودجه برای این نوع پژوهش‌ها در نظر گرفته که سهم نیروی زمینی ۵۵ میلیون، نیروی دریایی ۳۴ میلیون و نیروی هوایی ۲۴ میلیون دلار بوده است. هدف کلی از این پژوهش‌ها بالابردن توان مغزی سربازان خودی برای مقابله با دشمن و یافتن راه‌های کاهش و تضعیف توان مغزی نیروی دشمن در جنگ است. برای مثال، در نیروی هوایی ساختن پهپادهایی که از راه دور به وسیله افکار فرماندهان هدایت شود، یکی از این پروژه‌ها بوده است. بخشی از این پژوهش‌ها نیز برای استفاده از کمک‌های ربوتیک متصل به مغز برای راه‌اندازی ناتوانی‌های حرکتی ناشی از فلجی در جنگ است. البته این پیشرفت‌ها می‌تواند کاربرد غیرنظامی نیز داشته باشد. اما نظام کاپیتالیستی و میلیتاریستی غرب در آمریکا، فرانسه و انگلیس پس از دو جنگ جهانی خانمان‌سوز اول و دوم و سپس جنگ‌های منطقه‌ای در خلیج‌فارس، افغانستان و عراق با وجود صرف بودجه‌هایی هنگفت، هنوز موفق به فهم اختلالات رفتاری در درصد بالای سربازان از جنگ‌برگشته خود نشده است. به‌نظر من، دلیل اصلی این کندی در تشخیص را نیز فقط نمی‌توان در نارسایی‌های تکنولوژیک در مغزپژوهی در دو سده گذشته دانست. بلکه عامل مهم این امر را نیز باید در جان‌سختی ایدئولوژی دوگانه‌پندار دکارتی حاکم بر نظام علمی غرب جست‌وجو کرد. همان طوری که گفته شد، عمق این شکاف را می‌توان در انفکاک روان از جسم (مغز) جست‌وجو کرد که از ابتدا موجب به‌وجودآمدن دو رشته پزشکی مجزا به نام روان‌پزشکی و نورولوژی شده است. بر اساس این ایدئولوژی هم بعضی از آسیب‌های مغزی جنگی که داغ‌های مشخص قابل رؤیت روی جمجمه و مغز به‌جا نمی‌گذاشتند ولی باعث اختلال در رفتار می‌شدند، در زمره بیماری‌های روانی قرار می‌گرفتند و نورولوژی آن دسته از آزردگان جنگ را مربوط به خود می‌دانست که آسیب قابل رؤیت مغزی داشتند. بنابراین هنوز میسر بود که چنین خیال کرد روان می‌بایست جایگاهی غیر از مغز داشته باشد و به این ترتیب بود که ایدئولوژی دوگانه‌پندار معتقد به جدایی روان از جسم با جان‌سختی به حیات اجتماعی خود ادامه می‌داد. در جنگ جهانی اول آن دسته سربازان از جنگ‌برگشته‌ای را که دچار علائم رفتاری بی‌خوابی، بیقراری، اضطراب، افسردگی، ضعف، عدم تمرکز، کم‌حافظگی و فراموشی، بدخلقی و... می‌شدند و آسیب قابل رؤیتی در سر نداشتند، مبتلا به موج‌گرفتگی (شل شاک) می‌دانستند و بیشتر برای آن علت روانی یعنی علتی غیر از آسیب مغزی در نظر می‌گرفتند و عده‌ای هم نوعی تمارض و فرار از جنگ تلقی می‌کردند. توجه کنید ضربه‌های هیجانی عاطفی در جنگ نیز آسیب مغزی به حساب نمی‌آمد، بلکه در زمره بیماری‌های روانی بود. در جنگ جهانی دوم هم تشخیص علائم رفتاری این سربازها با تفاوت‌هایی همراه بود ولی هنوز در رده بیماری‌های روانی به‌شمار می‌آمد. با اینکه از تکان مغزی و سندرم تنش‌های بعد از ضربه (پی‌تی‌اس‌دی) سخن به میان آمد، ولی هنوز چون آسیب‌های قابل رؤیتی در مغز این سربازان پیدا نمی‌شد، آن را در زمره سندرم‌های روانی می‌دانستند. اما در جنگ خلیج‌فارس، افغانستان و عراق، وقتی متوجه شدند هنوز درصد بالایی از سربازان از جنگ‌برگشته دچار علائم رفتاری و خلقی پایدار و حتی پیش‌رونده‌ای هستند، تشخیص جدیدی متداول شد که هم‌پوشانی علائمی با پدیده‌های تعریف‌شده قدیمی مانند موج‌گرفتگی یا پی‌تی‌اس‌دی داشت. اما بالاخره حین ناباوری ایدئولوژیک پس از صرف بودجه ۱۵۰ میلیون‌دلاری مجبور شدند اعتراف کنند این عارضه‌ای که موجب تغییرات خلقی، رفتاری، کرداری و حافظه افراد بازگشته از جنگ افغانستان، عراق و خلیج‌فارس می‌شود، ناشی از آسیب‌های مربوط به ضربه‌های مغزی ملایم (تی‌بی‌آی) است. این عارضه اغلب به علت انفجار یا تغییر محتمل مین‌ها و بمب‌های جاسازی‌شده در همه مسیرها و مکان‌های غیرقابل انتظار است. مهم اینکه بالاخره آسیب‌های مغزی که این علائم رفتاری، کرداری و خلقی را در مصدومان گسیل‌داشته به جنگ ایجاد می‌کرد، از طریق دستگاه عکس‌برداری جدید (دی‌تی‌آی) در بافت رشته‌های تشکیل‌دهنده مدارهای مغزی دیده شده‌اند که البته خیال دوگانه‌پنداران را مکدر می‌کند؛ به‌ویژه که عده‌ای از پژوهشگران بر این باورند این عوارض می‌توانند پایدار بمانند و حتی در سنین بالاتر موجب بیماری‌های تباه‌کننده نورون‌های مغزی شوند. امید است شاید دو سده کلنجاررفتن با سربازان آسیب‌دیده غربی در جنگ‌های توسعه‌طلبانه متعدد توانسته باشد پایه‌های ایدئولوژیک دوگانه‌گرایی دکارتی جدایی جسم و روان را لرزانده باشد. اما درس عبرتی که ما می‌توانیم از مرور کوتاه این تاریخ تراژیک بگیریم، این است که اگر در پژوهشی پرهزینه، فجایع انسانی در مغز سربازان جنگی چنین آشکار شده است، باید انتظاری بسا بیشتر از صدمات جبران‌ناپذیر در مغز مردم منطقه خاورمیانه در افغانستان، عراق، سوریه و ایران داشته باشیم که در آتش انفجار گلوله، توپ و نارنجک و مین، سال‌ها درگیر جنگ بوده‌اند؛ آنها که صداهای مهیب و تکان‌های شدید انفجارهای دور و نزدیک را به مدت طولانی، نه‌فقط در میدان جنگ، بلکه در محل سکونت و کار خود تجربه کرده‌اند. واقعیت این است که متأسفانه ما نتوانسته‌ایم گوشه کوچکی از فجایعی را که جنگ بر سر مغزهای مردم مملکت ما از هر سن، جنس و جغرافیایی آورده است، پژوهش و ارزیابی دقیق کنیم. حال باید مدبرانه بکوشیم با سیاستی دوراندیشانه ابتدا وارد بازی مقابله‌جویانه تسلیحاتی جنگ‌جویانه نشویم و دوم اینکه با روش‌های صلح‌جویانه نگذاریم جنگ‌افروزان سلامت مغز یعنی حرمت انسانی ملت ما را به خطر اندازند.

یادبود

به یاد هوشمند وزیری

هنرمند خودساخته‌ای که «غار» را به «موزه» تبدیل کرد

مصطفی بادکوبه‌ای

دست‌هایش پینه بسته بود. کلاهی بر سر و لباسی رنگ‌رنگ و نه‌چندان نو، نگاهی عمیق و صدایی پر از صداقت. در چندکیلومتری لواسان، بر کناره رودی، رودخانه وجودش در جریان بود... از «قطعات اسقاطی» تندیس‌هایی زیبا و گویا ساخته بود... در چشم او هیچ چیزی «دورریختنی» نبود... او می‌توانست به قوطی‌ها، شیرآلات، بطری‌ها و دیگر «آشغال‌ها» نگاهی عاشقانه و مهرآمیز داشته باشد و از آنها «چیزی ماندگار» ایجاد کند. در غار- موزه وزیری ردپای واضح و روشنی از یک هنرمند «ایران‌دوست» دیده می‌شود... او تندیس بزرگانی چون رستم، آرش کمانگیر، امیرکبیر و... را ساخته و شیرین و فرهاد و لیلی و مجنون را هم از یاد نبرده است. در کنار تاریخ، هوشمندوزیری

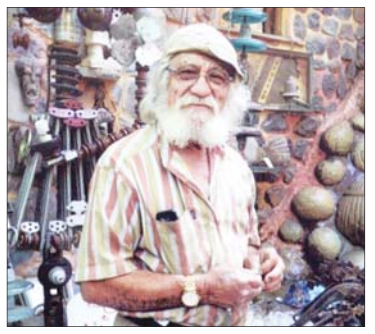

به تاریخ و نام‌آوران معاصر نیز نگاهی احترام‌آمیز داشت... تندیس نام‌آورانی چون میرزاکوچک‌خان در کنار پروفسور حسابی، دکتر مصدق، پروفسور هشترودی، پروین اعتصامی و چهره‌هایی چون عبدالرفیع حقیقت و نگارنده این سطور را نیز جان بخشیده است. غار کوچکی که ساخته دست خود استاد بود، پیچ‌وخمی زیبا دارد و در هر بخش بیننده را به صحنه‌ای دیدنی دعوت می‌کند. وزیری، پس از تکمیل تحصیلات، با آنکه می‌توانست همچون بسیاری دیگر، به دولت تکیه کند و هنرش را با حمایت دولتی توسعه دهد، هرگز چنین نکرد و به خویشتن خویش اتکا کرد و سرافراز باقی ماند. ارادت استاد به هنر موسیقی اصیل و کلاسیک ایرانی باعث شد با تلاشی تحسین‌برانگیز، سالن کوچک اما بسیار زیبایی را به نام ایرج بسطامی (که تازه بر اثر زلزله درگذشته بود) بر بلندای موزه‌اش بسازد و نشست‌های ادبی و هنری فراوانی را در آنجا ترتیب دهد. ناصر هوشمندوزیری، نمونه‌ای از ستارگانی است که که گاه در گوشه‌وکنار این مرزوبوم می‌درخشند و پس از مدتی به «نورآفرین» می‌پیوندند. هنوز طنین آوای صمیمی استاد که در موزه یا در جلسات ادبی بر زبان می‌آورد در گوش جان دوستان شنیده می‌شود.

اینک او رفت و به ما نشان داد که در هر زمان و هر شرایطی می‌توان «خوب بود، خوبی آفرید و خوب زندگی کرد»...

روانش شاد.

یادداشت

تعداد بالای پرونده‌های قضائی ناشی از ضعف پیشگیری اجتماعی است

سیدحسن موسوی‌چلک
رئیس انجمن مددکاران اجتماعی ایران

هفته قوه قضائیه را پشت سر گذاشتیم و این یادداشت را فرصتی می‌دانم تا از این طریق به همه مسئولان و کارکنان این قوه مهم، این مناسبت را تبریک بگویم. یکی از موضوعاتی که چند سال اخیر بارها از زبان رؤسای اسبق، سابق و فعلی این قوه شنیده شده، موضوع آمار بالای پرونده‌های قضائی در کشور است؛ به‌گونه‌ای که در هفته قوه قضائیه سال قبل رئیس وقت قوه در گفت‌وگوی تلویزیونی تعداد این پرونده‌ها را حدود ۱۶میلیون‌و ۳۰۰ هزار پرونده ثبت‌شده اعلام کرد. لازم است اشاره کنم که همه این پرونده‌ها الزاما شامل مجرمان نیست و همه پرونده‌ها هم مربوط به یک سال نیست یا ممکن است حتی یک نفر چند پرونده داشته باشد. البته به این نکته هم لازم است اشاره کنم که حتما کسانی هستند که طبق قوانین جاری کشور جرمی را به اشکال مختلف مرتکب شدند ولی در این تعداد اشاره‌شده، ثبت نشده‌اند. این تعداد پرونده برای کشوری که حدود ۸۰ میلیون نفر جمعیت دارد آمار بسیار بالایی است. به همین دلیل انتظار می‌رود رئیس قوه قضائیه در دوره جدید برای قضازدایی و کاهش پرونده‌های قضائی تدابیر مناسبی اتخاذ کند در غیر این صورت باید به دنبال بزرگ‌ترشدن این قوه و سازمان‌های تابعه در کشور باشیم. کشوری که قوه قضاییه بزرگ داشته باشد، نشانه خوبی نیست؛ به اصطلاح «یک جای کار می‌لنگد». این نکته الزاما به منزله ناکارآمدی قوه قضائیه نیست، بلکه سیاست‌گذاری‌های انجام‌شده در کشور به‌گونه‌ای است که برای موضوعات متعدد و زیادی مردم سراغ این قوه می‌روند. ضمن اینکه تعداد عناوین مجرمانه نیز در ایران بسیار زیاد است. طبق گفته داوود محمدی، رئیس کمیسیون اصل ۹۰ مجلس شورای اسلامی (که در خبرگزاری ایسنا منتشر شده بود) به دلیل عناوین زیاد مجرمانه در کشور درحال‌حاضر با مشکل تورم جرائم روبه‌رو هستیم و هزار عنوان جرم در سازمان زندان‌ها به ثبت رسیده که ثمره آن تراکم بالای جمعیت کیفری در کشور است، این در حالی است که در دنیا عناوین مجرمانه از ۶۰ تا ۷۰ عنوان تجاوز نمی‌کند. بنابراین انتظار می‌رود آقای رئیسی برای کاهش عناوین مجرمانه تمام تلاش خود را انجام دهد. موضوعی که در بند «چ» ماده ۱۱۳ قانون برنامه ششم توسعه کشور هم بر آن تأکید شده است. علاو بر این کار و با توجه به ظرفیت‌های قانون موجود در قوانین مختلف از قبیل قانون آیین دادرسی کیفری، مجازات اسلامی، حمایت از کودکان و نوجوانان و قوانین متعدد دیگر برای قضازدایی و کاهش ۱۰درصدی آمار مجرمان که در بند «ت» ماده ۱۱۳ قانون برنامه ششم توسعه نیر تصریح شده است، استفاده از همین ظرفیت‌های قانونی از قبیل تشکیل پرونده شخصیت توسط مددکاران اجتماعی، استفاده از مجازات جایگزین حبس با حضور مددکاران اجتماعی و سازمان‌های اجتماعی، پیگیری اجرای میانجیگری برای کاهش پرونده‌های قضائی و... استفاده از ظرفیت مددکاران اجتماعی در قوه قضائیه را اجتناب‌ناپذیر می‌کند تا بتوانند برای کاهش پرونده‌های قضائی ایفای نقش کنند. بنابراین به رئیس قوه قضائیه پیشنهاد می‌کنم «نظام‌نامه مددکاری اجتماعی» را تدوین و اجرائی کند که انجمن مددکاران اجتماعی ایران آمادگی خود را برای این کار اعلام می‌کند. مددکاران اجتماعی علاوه بر توانایی حرفه‌ای، مهارت تسهیلگری اجتماعی و بهره‌گیری از ظرفیت‌های اجتماعی موجود در جامعه را دارند و می‌توانند برای پذیرش اجتماعی افراد و حمایت اجتماعی از خانواده‌ها هم اقدامات لازم را انجام دهند. البته این کار مستلزم دادن اختیار به مددکاران اجتماعی است به‌گونه‌ای که همه ارکان قضائی کشور، همکاری لازم را به عمل آورند تا ظرفیت‌های دولتی و غیردولتی و خصوصی مددکاری اجتماعی به کمک قوه قضائیه و مردم بیاید تا بار سنگین پرونده‌های قضائی را که مانع تحرک و پویایی لازم شده است کم کنند و زمان دادرسی‌ها را هم کاهش دهند که طولانی‌شدن این زمان خود می‌تواند اسباب نارضایتی مردم از قوه قضائیه را فراهم کند. حتی بر این باورم که سیاست‌های کلی قضائی موجود باید ارزیابی شود و با هدف تسهیل و تسریع در الزامی‌شدن استفاده از رویکردهای اجتماعی مورد بازنگری قرار گیرد و اجازه داده شود مراکز خصوصی مددکاری اجتماعی قبل از دادگاه فعالیت کنند تا مردم برای هر موضوعی به دادگاه مراجعه نکنند و حتی از ظرفیت سازمان‌های اجتماعی از قبیل بهزیستی، آموزش و پرورش و... برای کاهش پرونده‌های قضائی و پیشگیری اجتماعی از جرم بیشتر استفاده شود. معتقدم از نشانه‌ها و شاخص‌های قوه قضائیه موفق این است که برای کاهش پرونده‌های قضائی و کاهش جمعیت کیفری بر استفاده از این ظرفیت‌های اجتماعی از جمله مددکاری اجتماعی بیش از پیش اهتمام عملی داشته باشد. همین‌طور که از این ظرفیت‌های اجتماعی استفاده می‌شود برای اعمال ماده ۶۶ قانون آیین دادرسی کیفری هم تمهیدات لازم اتخاذ شده تا زمینه برای مطالبه‌گری اجتماعی انجمن‌ها و تشکل‌های غیردولتی بیش از گذشته فراهم شود؛ در این صورت است که ظرفیت‌های خاموش اجتماعی در سیستم قضائی آشکار خواهند شد.

دور دنیا

تصویر پناه‌جویان غرق‌شده به چه درد می‌خورد؟

روزنامه گاردین در یادداشتی با عنوان «تصاویر مهاجران مرده غمخواری مرا بر می‌انگیزد، اما چه فایده‌ای دارد؟»، به موضوع انتشار عکس تکان‌دهنده‌ای از جنازه غرق‌شده یک پدر و دختربچه السالوادوری واکنش نشان داده است که سطرهایی از آن را می‌خوانیم. گزارشی در سال ۲۰۱۸ نشان داد که گشت مرزی آمریکا مخازن آبی به حجم سه‌هزارو ۸۵۶ گالن را که در بیابان (مرز آمریکا و مکزیک) برای زنده‌ماندن مهاجران وجود داشت، نابود کرده است و اسکات وارن یک داوطلب گروه «مرگ بس است» برای رساندن آب و غذا به دو مهاجر غیرقانونی بازداشت شد. او این دو نفر را در منطقه‌ای پیدا کرده بود که فقط در سال گذشته جسد ۳۲ پناه‌جو در آنجا پیدا شده است. وارن با مجازات ۲۰ سال زندان مواجه است... چون دو نفر را که با مرگ دست‌وپنجه نرم می‌کردند، نجات داده. بنابراین وقتی عکس جسد بی‌جان اسکار آلبرتو مارتینز رامیرز ۲۶ساله و دختر ۲۳ماهه‌اش انجی والریا را می‌بینیم که صورتشان در آب رودخانه ریوگرانده (در مرز آمریکا و مکزیک) فرو رفته، مهم است از این واقعیت رمزگشایی کنیم که واقعا چه چیزی برای ما تکان‌دهنده است. همان‌طور که پرونده وارن نشان می‌دهد، این قبیل مرگ‌ها با توجه به روند معمول اصلا خبر محسوب نمی‌شوند... نه فقط می‌دانیم این چیزها اتفاق می‌افتد و مدت‌هاست که دارد اتفاق می‌افتد، این را هم می‌دانیم که تصادفی نیست و در صورتی می‌توان از آنها پیشگیری کرد که ما، به عنوان یک جامعه، اراده‌ای برای پایان‌دادن به وقوع این اتفاقات داشته باشیم. این تصاویر تراژیک، خبر است چون انسان‌بودن افراد ازدست‌رفته چنان به‌طور معمول و روزمره انکار شده که وجود شواهدی دال بر اینکه آنها «سوسک» یا «حیوان» یا «بیگانه» یا «غیرقانونی» یا «موش صحرایی» یا «جانور موذی» نیستند، بلکه واقعا انسان هستند موضوعی جدید و بی‌سابقه به‌نظر می‌رسد... . همدردی و غمخواری باید مقدمه اتحاد و همبستگی باشد. موضوع وارن باید وجدان‌های حساس را برانگیزد و به نوعی رادیکالیزه کند... واقعیت این است که گرچه ترامپ شرایط بد را تشدید کرده، او نبوده که این وضع را پدید آورده و نکته دوم اینکه مسئله بزرگ‌تر و فراتر از آمریکاست؛ این یک تراژدی جهانی است.